

دیوان غزلیات بنایی هروی

علی حیدری یساولی

کمال‌الدین شیرعلی فرزند محمد سبز معمار هروی، «از شاعران بنام ایران در قرن نهم و چند سال اول قرن دهم»^۱ و به گفته شماری از پژوهشگران برجسته ادبیات شریف پارسی، «بعد از عارف بزرگوار حضرت جامی، بزرگترین شاعر قرن نهم هرات»^۲ و «برجسته‌ترین غزپرداز دوره تیموری»^۳ است که در دانشهای گونه‌گون «نادره زمان و اعجوبه دوران»^۴ بوده؛ گنبد با شکوه مزار شریف بلخ^۵ و رساله ادوار موسیقی^۶، دو یادگار و نماینده بس عالی از هنرهای معماری و موسیقی این دانشمند سخن‌پرداز هروی است و در مقام علمی‌اش همین بس که فیلسوف موصوف به «عقل حادی عشر»، میر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (م ۹۴۸ هـ) وی را «ملای شاعران

۱. نک: «تاریخ ادبیات در ایران» ذبیح‌الله صفا، ج ۴، ص ۳۹۳.

۲. نک: «مجله آریانا»؛ مقاله «استاد سبز معمار و بنایی هروی» فکری سلجوقی، شماره ۴، سال ۳.

۳. به نقل از «در دریای دری» جلال‌الدین کزازی.

۴. سراج‌الدین علی‌خان آرزو در «مجمع النفائس» (ج ۱، ص ۲۱۹) پس از این تمجید و بزرگداشت، با به میان کشیدن نقلی، بر جامع‌الاطراف بودن بنایی چنین تصریح می‌کند: «نقل است که سلطان یعقوب حسن بیگی از پیش سلطان حسین بایقرا استدعا نموده که از هرگونه هنرمندی که در سر کار بود، شخص نادر و استاد ارسال فرمایند. میرزا به جای همه، بنایی را فرستاد، چه او در جمیع فنون کامل بود».

۵. در «عجایب الطبقات» نوشته محمدطاهر بن ابوالقاسم بلخی چنین آمده که بنایی به همراه پدرش این عمارت عالی را در سال ۸۸۶ هـ بنا نهاده است.

۶. نک: «رساله در موسیقی» نوشته کمال‌الدین شیرعلی» زیر نظر نصرالله پور جوادی، چاپ نشر دانشگاهی.

و شاعر مَلاَیان^۱ خوانده و امیر علی شیر نوایی (م ۹۰۶ هـ) وزیر دانشمند و پرآوازه تیموری در تذکره خود این‌گونه بر دانش و هنرش مهر تأیید زده است: «فضایل او بسی است، اوّل به تحصیل علوم مشغول گشته، آخر چون در میان اهل علم نامدار شده، از اکابر ایشان گردیده، به تحصیل خط میل فرموده و چون حظّ کامل از حُسن خط حاصل کرده، یکی از خطاطان زمان گشته و در علم موسیقی عالم است و استاد».^۲

بنایی نه تنها در خراسان بزرگ، بلکه در عراق و آذربایجان نیز مورد استقبال و توجه صاحبان قدرت، اهل نظر و اصحاب علم و ادب قرار گرفت. در شیراز، مورد عنایت پیشوای نوربخشیه، شیخ شمس‌الدین محمد لاهیجی (م ۹۱۲ هـ) و در آذربایجان، مصاحب سلطان یعقوب (م ۸۹۶ هـ) بود و در همان سالیان اقامت در آنجا مثنوی «باغ ارم» معروف به «بهرام و بهروز»^۳ را در وزن حدیقه سنایی غزنوی^۴ به نام این خان آق‌قویونلو پرداخت. پس از بازگشت به خراسان و شهر هرات، اختلافش با امیر علی شیر نوایی، وی را به ماوراءالنهر و دستگاه سلطان علی میرزا نواده ابوسعید تیموری سوق داد و پس از چندگاهی به مقام ملک‌الشعرایی دربار شیبک‌خان (ک ۹۱۶ هـ) دست یافت و فتوحات وی را به رشته نظم کشید.^۵

گفتنی است این شاعر برجسته تیموری، به سبب نوگرایی در کنار تتبع دیوانهای

۱. نک: «تحفه سامی» سام میرزای صفوی، ص ۹۸.

۲. نک: «مجالس النفاوس» میر نظام‌الدین علی شیر نوایی، به سعی و اهتمام شادروان علی‌اصغر حکمت، ص ۲۳۲، ش ۱۳۴.

۳. «اساس این داستان، روی عشق بهرام و بهروز دو برادر که هر دو به گلچهر دختر عمّ خویش عاشق بودند، گذاشته شده و در ذیل این داستان بسی مطالب سودمند اخلاقی و قصص و حکایات لطیف منظوم به متن گنجانده شده. این کتاب نفیس یک نوبت ظاهراً در تاشکند یا سمرقند به طبع رسیده که نسخه‌ای از آن در دست است و یک نوبت هم انتخابی از آن به نام بهرام و بهروز در غزنی با سه رساله دیگر از حکیم سنایی چاپ شده و پنداشته‌اند که از منظومات سنایی است». (مجله نامه هرات، مقدمه فکری سلجوقی بر غزلیات بنایی هروی، ص [ج]).

۴. بحر خفیف مسدس مخبون مقصور.

۵. واله اصفهانی، نویسنده «خُلد برین» (ص ۲۱۱) در باره جای گرفتن بنایی در منصب ملک‌الشعرایی، آن را مصداق «می‌رود چون کفش کج بر پای کج» دانسته است. نک: «تاریخ ادبیات ایران» یان ریپکا، ترجمه خسرو کشاورزی، ص ۵۱۶ و ۵۱۷.

سخن‌پردازی گذشته، در میان سرانیدگانِ همروزگارش جایگاهی ویژه داشت و همین جستجوی مدام وی برای یافتن شیوه‌ای تازه در غزل پارسی به‌همراه درخشش‌های چند غرلپردازِ معاصرش چون اصفی (م ۹۲۸ هـ) و هلالی جغتایی (ک ۹۳۶ هـ)، مقدمه ظهور سبکی شد که مضمون‌پردازی، خیال‌پروری و ایهام‌اندیشی، از اختصاصات آن به شمار می‌رود. البته شاعر «صاحب اختراع»^۱ و «صیاد معانی غریبه و نکته‌دان»^۲ عهد تیموری، افضل‌المتأخرین، مولانا کاتبی تُرشیزی (م ۸۳۹ هـ) که به داشتن «اسلوب خاص»^۳ و «معانی گونه‌گون»^۴ در سروده‌هایش بویژه غزل، شهره بود، تأثیری انکارنشدنی بر بنایی و معاصرانش داشت.

واصفی در بدایع الوقایع، توجه بنایی و دیگر شاعرانِ حوزه هرات به کاتبی را چنین به تصویر می‌کشد: «... در مسجد هرات که اشرف مواضع شریفه و اعظم بقاع منیعۀ هرات است، بعد از ادای صلات جمعه در سر صفة مقصوره، جمعی از شعرا و فضلا که چشم روزگار نظیر ایشان جز عکس ایشان در آینه سپهر ندیدی، و گوش هوش دوران مثل صدای گفتگوی ایشان جز ندای همان مقالات از کوهسار کیهان نشیدی، مثل مولانا بنایی و خواجه اصفی و مولانا محمد بدخشی و مولانا ریاضی تربتی و مولانا هلالی و مولانا اهلی و مولانا فضل‌ی و مولانا امانی و غیرهم، مجمعی می‌ساختند و سخن شعر و شعرا در میان می‌انداختند. روزی نشسته بودند و از هر بابی سخنی در پیوسته، حکایت به تعریف شعرا انجامید و در وصف کاتبی سخن بدانجا رسید که او را معانی خاصه دلاویز و خیالات غامضه بانگیز بسیار است و الحق این شیوه‌ای است بس خوب و اسلوبی است به غایت مرغوب».^۵

۱. به گفته امیر علی شیر نوایی در «مجالس النفاثس».

کاتبی خود در نکوهش کهنه‌گرایی و ستایش نوآوری در سخن‌پردازی، می‌گوید:

شاعر نباشد آن کو هنگام شعر گفتن
ز اشعار اوستادان آرد خیال بر هم
هرخانه‌ای که آن را از خشت پاره سازند
نبود چو خانه نو هرگز بناش محکم

۲. به گفته دولت‌شاه سمرقندی.

۳. نک: «بهارستان سخن» جامی، تصحیح استاد حاکمی، ص ۱۰۷: «وی را معانی خاص بسیار است و در ادای آن معانی اسلوب خاص دارد».

۴. نک: «مذکر احباب» ص ۱۱۳: «گویند مولانا کاتبی چهارصد معنی خاص دارد که زاده طبع اوست».

۵. نک: «بدایع الوقایع» و اصفی، ج ۲، ص ۹۷.

شاید بتوان انتخابِ تخلص «حالی» از پس «بنایی» را همان دغدغه نوگویی و پرهیز از تقلیدِ صرف در زمانه‌ای دانست که قالبهای شعری و بخصوص غزل، مسیر انحطاط و اضمحلال لفظ و معنی را می‌پیمود؛ از این روست که بنایی با رویکرد ارائه غزل آراسته و پیراسته، به جوابگویی بعضی از غزلهای سعدی و حافظ می‌پردازد^۱ و در آنها حالی تخلص می‌نماید. البته انتخاب تخلص «حالی» توسط شاعر، باید پیشتر از تاریخ ۸۹۶ هـ، سال تألیف «مجالس النفاث» صورت گرفته باشد، چرا که امیر علی شیر نمونه‌ای از استقبالِ وی از لسان‌الغیب را در این تذکره آورد؛ «این بحر و قافیه را که خواجه حافظ گفته:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

اکثر شعرا تتبع کرده‌اند، مولانا بنایی از آن جمله چنین گفته:

«می‌کنم جامه خود در ره میخانه گرو که مرا جام می کهنه به از جامه نو»^۲
 به هر روی، اگر چه طومار زندگی پُربار «کمال‌الدین شیرعلی هروی» به تبع وزیر اعظم شاه اسماعیل صفوی، یار احمد اصفهانی (نجم ثانی) در سال ۹۱۸ هـ در نور دیده شد، ولی مقام شامخ ادبی و هنری او به عنوان یکی از چهره‌های موفق شعر پارسی، در کنار بزرگانی چون عبدالرحمان جامی (م ۸۹۸ هـ)، امیر شاهی سبزواری (م ۸۵۷ هـ)، لطف‌الله نیشابوری (م ۸۱۶ هـ) و کاتبی ترشیزی (م ۸۳۹ هـ) می‌درخشد و دوره یکصدویست ساله تیموری را به «متانت سخن»^۳ خود مفتخر می‌سازد.



دستنویس بسیار ارزشمند شماره ۷۷۶۵ کتابخانه حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی^۴، دیوان دوران نخستین شاعر با تخلص بنایی است که در ۶۸ برگ و به خط نستعلیق

۱. برای نمونه:

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
 که آن یاقوتی آمد قوت جانها قوت دلها

حافظ: الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها
 بنایی: سقا کالله یا ساقی افض راحاً و ناولها

۲. نک. «مجالس النفاث» ص ۷۴.

۳. به نقل از تقی‌الدین اوحدی؛ «از شعرای خراسان، به متانت او سخن نگفته‌اند».

۴. نک: تصویر «الف».

متوسط^۱ و خوانا، ۲۱۴ دُرّ غزلِ دریایِ دَری را به همراه ۷ قطعه (۱۶ بیت) عرضه می‌نماید. این مجموعه نفیس ۱۳۶۳ بیتی، یک سوم ابیاتِ گوینده آن (با تخلص بنایی) می‌باشد^۲ که نه تنها از بخش مهمی از آثار این سخنورِ توانا پرده برداری می‌کند، بلکه از پس آن نمونه‌های زیادی از مضمونهای دقیق، نکته‌های ظریف و یکدستی و روانی و صراحتِ کلامِ بنایی که همه سخن‌شناسان و ناقدانِ شعر تیموری بر آن پای می‌فشرند را به نمایش می‌گذارد و جای خالی یک دیوان منسجم که بتواند از هویت این گوینده نامبردار نمایندگی کند را پُر می‌نماید. دستنویس مزبور با دو غزل هفت بیتی، به ترتیب با مضامین توحید حضرت حق و نعت پیغامبر گرامی آغاز می‌شود؛ با بیهای نخستین:

ای ذات تو بنموده رخ از پرده اسما اسمای تو از رای عیان عین مسمّا

و

ای ز خورشید رُخت نور نبوت را ظهور وز مه روی تو روشن معنی الله نور
بیشتر غزلهای این دستنویس، بنا بر سنت غزلپردازانِ شاخصی چون
کمال‌الدین مسعود خجندی (م ۸۰۳ هـ) و کاتبی ترشیزی، شش - هفت بیتی‌اند^۳
و در آنها درونمایه‌هایی چون اظهار عشق، خاکساری به درگاه محبوب، شکایت
از هجران و جفای یار، و آرزومندی دیدار، با واژگان و عباراتی ساده و در عین
حال گیرا و روان، ارائه می‌شود که حاکی از عواطف لطیف و احساساتِ نازکی
شاعر است.

از نکات قابل توجه در این غزلیات، می‌توان به موارد ذیل اشارت کرد:

الف) عنایت خاص بنایی به امیر خسرو دهلوی (م ۷۰۵ هـ) و حسن دهلوی
(م ۷۳۸ هـ) که از غزلپردازان بنام و تأثیرگذار ساکن در هند بوده‌اند و بنایی از سبک
و «طرز» سرایش این دو تأثیرپذیر بوده است:

۱. کاتب آن، شهاب‌الدین حسین بن روح الله می‌باشد.

۲. به گفته تقی‌الدین اوحدی، شمار دفتر نخست غزلیات، با تخلص بنایی، شش هزار بیت بوده است.

۳. کمال خجندی:

پنج گنج از لطف آن عشر عشر

هفت بیت آمد غزلهای کمال

کاتبی:

بشنو این معنی جز فرد جهان مشمارم

جهتی هست که اکثر سخنم شش بیت است

شد بنایی به جهان خسرو اقلیم سخن

تاز جان بنده آن شاه سخندان شده است^۱

* * *

چو آن غزال بنایی نمی کند تحسین

چه سود اگر به غزل خسرو و حسن شده ام^۲

* * *

بنایی گر به هندستان برند این نظم مستحسن

به تحسین تو احسنت آید از خاک حسن بیرون^۳

* * * *

بنایی در طریق شعر می رفت از پی خسرو

که در طرز غزل همراه شد طرز حسن با او^۴

ب) انتقاد از شاعر همروزگار خود، سیفی بخاری^۵، در قطعه‌ای دو بیتی:

سپهر فضل سیفی بخاری که او از شعر خود دعوی ندارد

بدیدم سر به سر دیوان او را مَثَل دارد ولی معنی ندارد^۶

ج) بیان اعتقاد پاک خود به امیرالمؤمنین علی علیه السلام در قطعه‌ای سه بیتی:

مرا گفت ابلهی هر کو به عالم ز ایمان خویش را غافل نگیرد

به دل گیرد جوی بغض علی را که تا در هاویه منزل نگیرد

منش گفتم کسی کو خر نباشد جوی بغض علی در دل نگیرد^۷

۱. دستنویس، برگ ۱۰، الف.

۲. همان، برگ ۳۶، ب.

۳. همان، برگ ۵۳، ب.

۴. همان، برگ ۵۷، الف.

۵. «تاریخ ادبیات در ایران» شادروان صفا، ج ۴، ص ۱۲۰: «از بزرگان مؤلفان فن معما، مولانا سیفی بخاری، از معاصران امیرکبیر علی شیر نوایی است. وی مدتی در هرات به تحصیل علوم گذراند و سرانجام به موطن خود بخارا بازگشت و همانجا بدرود حیات گفت...»

وی شهرانگیز یعنی منظومه‌ای درباره ارباب صناعات دارد به نام صنایع البدایع که به صورت غزل در وصف ارباب صناعات و حیرت‌ساخته...»

۷. همان، برگ ۶۷، الف.

د) اظهار گله از ناسازی سلطان حسین بایقرا (م ۹۱۱ هـ) در مقطع غزلی پنج بیتی:
ای بنایی گر نسازد با تو آن سلطان حسین

زان مشو غمگین که شاهان با گدا کم ساختند^۶
ه) بزرگداشت محمد شاهی بیگ معروف به شیبک خان (م ۹۱۵ یا ۹۱۶ هـ) در
مقطع غزلی شش بیتی:

ای بنایی شده خاک قدم افسر چرخ تا که خاک قدم شاه محمد شده ام^۷

* * *

گفتنی است که به جز این دستنویس نفیس، دستنویسی هم در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود که شانزده سال پس از کشته شدن بنایی، به سال ۹۳۴ قمری در شیراز کتابت شده و حاوی شماری از غزلیات وی با دو تخلص بنایی و حالی، چند قطعه و شماری رباعی و مفرد می‌باشد.^۱ همچنین دستنویسهایی از غزلیات بنایی در شبه قاره هند معرفی شده است. با این همه دستنویس کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی^۲ از دو جهت دارای اهمیت فوق العاده می‌باشد: یکی تاریخ کتابت آن، که سال ۹۷۰ قمری است و دیگری از این جهت که به احتمال بسیار زیاد، دیوان مزبور، یکی از نخستین مجموعه‌های تدوین شده از غزلیات بنایی است که می‌تواند مرحله آغازین سرایش تا به کمال رسیدن غزل وی را به خوبی بنمایاند. شناسایی دستنویسی از غزلیات این شاعر اواخر دوره تیموری، گامی است بس استوار به سوی تهیه و تدوین دیوان کامل بنایی هروی. و البته یکی از گامهای نخست در این مسیر را، چندین سال پیش، محقق معاصر افغانستان، جناب فکری سلجوقی با گردآوری شماری از غزلیات سراینده مورد نظر از جنگها، بیاضها و مجموعه‌های شعری گونه‌گون دیگر، برداشته است.^۲ وی در مجله «نامه هرات»^۳ ۷۱ غزل (ص ۲۶ - ۴۹) را ارائه نموده که از این تعداد، ۴۸

۶. همان، برگ ۲۳، الف.

۷. همان، برگ ۴۲، ب.

۱. نک: «نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس» بلوشه، ج ۳، ص ۳۱۸-۳۱۹.

۲. فکری سلجوقی، در صفحه «الف» مقدمه‌اش می‌نویسد: «هر چند این دیوان، ناقص و نامکمل است باز هم غنیمت است که اندکی از آثار مفقوده شاعری نامدار به دسترس دوستداران ادبیات می‌رسد».

۳. نک: تصویر «ب».

غزل با تخلص بنایی و ۲۳ غزل با تخلص حالی است و به جز این غزلیات، ۸ قصیده شاعر (ص ۱-۲۵) را نیز به ترتیب ذیل در ابتدای آن مجموعه آورده که مغتنم است:

(۱) [در شکایت از فارسیان گفته] (۱۳ بیت):

بدا النجم لیلاً کنجد الکواعب فروزنده از حلقه‌های ذوائب^۱

(۲) در مدح سلطان یعقوب پادشاه عراق و عذر گفتن (۷۸ بیت):

دگر ز تاب خور آتش فتاد در گلزار سمندری ست در آتش نشسته بلبل زار

(۳) در ستایش یعقوب بیگ ترکمان (۵۱ بیت):

بیا که لشکر یاجوج دی رسید دگر

که بست آب روان یخ چو سد اسکندر^۲

(۴) در مدح محمدخان و شکایت از خرابکاری ترکان در خراسان (۸۹ بیت):

خوش است می ز کف یار خاص فصل بهار

که شد بنفشه و گل همچو زلف و عارض یار^۳

(۵) در مدح سلطان یعقوب ترکمان، پادشاه عراق (۱۹ بیت):

لاله رخ بنمود عالم را گلفشان کرد باز

کوه را دامن پر از لعل بدخشان کرد باز^۴

(۶) در مدح قاضی صفی‌الدین عیسی (۸۴ بیت):

شد چنان باز هوا گرم که در آب روان

سینه بر ریگ نهاده ست ز گرما سرطان^۵

(۷) در مدح شیخ محمد (۳۴ بیت):

ای بی‌گمان نهاده بر اعیان داد و دین

هر خشت آستان تو آینه یقین

۱. شادروان استاد صفا در «تاریخ ادبیات» ج ۴، ص ۴۰۴-۴۰۶، ۴۸ بیت از این قصیده را آورده‌اند.

۲. «تاریخ ادبیات» استاد صفا، ۱۸ بیت قصیده را آورده است.

۳. با تخلص «حالی» می‌باشد.

۴. با تخلص «بنایی» می‌باشد.

۵. «تاریخ ادبیات» استاد صفا، ۱۵ بیتش را آورده است.

۸) قصیده «مجمع الغرائب» به زبان هروی عصر تیموری در مدح امیر علی شیر نوایی (۱۰۶ بیت) [شادروان فکری، هر بیت را به فارسی دری ترجمه کرده‌اند].

نویسنده این سطور، با مقایسه غزلیات چاپ فکری با دستنویس کتابخانه، دریافت که ۲۹ غزل با تخلص بنایی در این مجموعه، در دستنویس نیست.^۱ بیت‌های آغازین آن غزلها، به ترتیب «نامه هرات» از این قرارند:^۲

۱-۶) کنم چون لاله چاک از غم لباس زندگانی را

چه دارم در لباس از مردم این داغ نهانی را

۷-۲) چون کشیدم آه رو در هم کشید آن آفتاب

باد چون پیدا شد آری موج می‌افتد در آب

۵-۳) ازان لب بوسه‌ای خوردم من مست

ز شیرینی لبم بر یکدگر بست

۷-۴) قد تو دید نیشکر از جای خویش جست

ده جامیان خود ز پی خدمتت ببست

۵-۵) به هر چمن که در او سرو گل‌گذارم نیست

اگر بهشت برین باشدم قرارم نیست

۷-۶) نه تنها ماه من نامهربان است

که این آیین خوبان جهان است

۷-۷) کارم از زلف گر بر موجب دلخواه نیست

هرگز سر رشته امید ازو کوتاه نیست

۷-۸) وه که باز امروز دیگر بی رخ یارم گذشت

حاش لله روز چون گویم شب تارم گذشت

۷-۹) چه قصد کشتن من می‌کنی به قول حسود

مکن مکن که پشیمان شوی ندارد سود

۱. پانزده غزل، میان دستنویس کتابخانه مرعشی و چاپ فکری مشترک است.

۲. شماره‌های سمت راست خط تیره، تعداد ابیات هر غزل را نشان می‌دهد.

- ۷-۱۰) زینگونه که بیداد و ستم کار تو باشد
 بیچاره اسیری که گرفتار تو باشد
 ۷-۱۱) کاکل از طرف کلاه تو اگر پیدا شد
 بهر جانم دگر این فتنه ز سر پیدا شد
 ۷-۱۲) دل سوزان من در داغهای سینه پنهان شد
 مرادر مهر او همچون خلیل آتش گلستان شد
 ۶-۱۳) گل گل به رُخت ز می عیان شد
 گل بود رخ تو گلستان شد
 ۷-۱۴) گفتم از دل گم شود بار غم او گم نشد
 یا شود صبر من افزون در غمش آن هم نشد
 ۸-۱۵) هیچکس آگه ازین کلبه احزان نشود
 که به حال من ماتم زده گریان نشود
 ۷-۱۶) شاد بودم بر امید آنکه یارم می‌کشد
 وه که هجران پیش دستی کرد و زارم می‌کشد
 ۷-۱۷) مه را به دور روی تو دعوی حسن بود
 آینه جمال تو آن را به نمود
 ۷-۱۸) عشق پنهان من آخر سر به شیدایی کشید
 سر ز شیدایی برآورد و به رسوایی کشید
 ۷-۱۹) ز خونم ناتوان آن چشم و دایم میل آن دارد
 بلی بیمار میل آن کند کو را زیان دارد
 ۷-۲۰) نیست شبها اینکه بینی بر فلک اختر سفید
 کز غمت چشم ملایک گشته سرتاسر سفید
 ۷-۲۱) مغنی باز کردی چنگ را ساز
 زدی چون چنگ ناخن بر دلم باز
 ۵-۲۲) لله الحمد که بار دگر ای شمع طراز
 چشم امید به روی چو گلت کردم باز

- ۵- ۲۳) زلف چون آویزد از رخ دل کند آسان هوس
مرغ نالد چون بیاویزند در بستان قفس
۵- ۲۴) گل به حال بلبل شیدا نمی پرداخت دوش
کرد بلبل کارپردازی که گل بگرفت
۷- ۲۵) ساقی ای نوشین لبی جام محبت گفت نوش
جرعه ای نوشیدم و دیگر نمی آیم به هوش
۵- ۲۶) بود روزی که بینم طلعت خورشید سیمایش
رَوم از خویش و بر رو افتم چون سایه در پایش
۶- ۲۷) فکن ای بخت یکره استخوانم زیر دیوارش
که غوغای سگان از حال من سازد خبردارش
۵- ۲۸) نمی خواهم کند در جسم و دل پیکان او منزل
که گیرد ز آب چشم رنگ و بگذارد ز سوز دل
۵- ۲۹) می روم تا بی تو در صحرای غم مأوا کنم
لاله سان داغ بر دل روی در صحرا کنم^۱
به جز این ۲۹ غزل، ۵ غزل دیگر با تخلص بنایی را از یک جنگ شعری نفیس
(دستنویس مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۷، کتابت سده ۱۲، به خط نستعلیق
خوش) به دست آوردم که یک غزل آن، نه در دستنویس کتابخانه حضرت آیت الله
مرعشی رحمته الله علیه دیده می شود و نه در چاپ فکری سلجوقی^۲:

۱. شادروان صفا در «تاریخ ادبیات» ج ۴، ص ۴۰۹، غزلی ۷ بیتی با تخلص بنایی را می آورد که در دستنویس کتابخانه آیت الله مرعشی رحمته الله علیه و چاپ فکری دیده نمی شود؛ با مطلع:

چو هیچ کار تو ای دل به اعتبار نباشد
به هیچ کار همان به تو را که کار نباشد

۲. مطلع چهار غزل مشترک این جنگ شعری و دستنویس مرعشی از این قرارند:

الف) چو آرد در جنون سرو روان را نخل بالایش

که گاه جلوه می پیچد کمند زلف در پایش

ب) ز بس که ناوک آن چشم می رسد به تنم

شده است همچو زره چشمه چشمه پیرهنم

ج) به جان از ناله من خلق و من از ناله کردن هم

کجایی ای اجل تا وا رهند ایشان ز من من هم

د) نه از تاب تب آمد در عرق جسم فکار من

که دارد هر سو مو گریه ای بر روزگار من

روی سیاهم از گنه کاش به عذر خواهی ام
سرخ کند رهم به خون گریه صبحگاهی ام
روی سپید بودمی گر نشدی زبخت بد
سرخی روی شاهدان موجب روسیاهی ام
دعوی دین اگر کنم قاضی عقل نشنود
زانکه به کفر می دهد عشق بتان گواهی ام
زاهد اگر ز مسجدم راند به علت گنه
شکر که نیست همچو او علت بی گناهی ام
گر چه بنایی از گنه راه نماند عذر را
ماند امید مرحمت از کرم الهی ام